

کاربست نظریه دولت یاغی بر روابط حکومت پهلوی با فرقه بهائیت

رضا قریبی^۱، معصومه قره داغی^۲، عادل پیغامی^۳، فرهاد زیویار^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۱۳

چکیده:

درباره رویکرد دولت پهلوی در حوزه توسعه قضاوت‌های متفاوت و متناقضی مطرح شده است. برخی عملکرد پهلوی را در این زمینه موفق و برخی دیگر ناموفق می‌دانند. این مقاله در همین راستا بر اساس مدل مفهومی دولت‌های سه گانه ایوانز(دولت توسعه‌گرا، دولت یغماگر و دولت میانی) به تحلیل عملکرد دولت پهلوی در این رابطه خواهد پرداخت. در این چارچوب، پرسشی که این پژوهش به دنبال پاسخ آن خواهد بود از این قرار است: چگونه می‌توان عملکرد دولت پهلوی دوم را به‌مثابه یکی از سه سنخ دولت مورد نظر ایوانز تبیین کرد؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش به بحث خواهیم گذاشت، بر روابط دولت و جامعه در ایران این دوره تأکید دارد. به عبارتی، رفتار گزینش‌شده دولت پهلوی با گروه‌های اجتماعی به‌خوبی بیان‌گر ماهیت ضدتوسعه‌گرای این دولت است. در واقع، این پژوهش معتقد است حکومت پهلوی با تأکید بر یک فرقه (بهائیت)، از ارتباط‌گیری با کلیت جامعه ایران فاصله می‌گرفته است. بر این اساس، چارچوب مفهومی‌ای که پژوهش حاضر بر آن استوار است مفهوم دولت یاغی(دولت یغماگر) است. در چارچوب این مفهوم، و با تأکید بر روابط حکومت پهلوی و فرقه بهائیت، یافته‌های این پژوهش با تأکید بر چهار مؤلفه: دولت یغماگر پهلوی به‌مثابه دولت مرعوب‌کننده و فاقد خدمات، مشارکت‌زدایی و سازمان‌زدایی از جامعه مدنی، مهار دستگاه دولت توسط یک گروه کوچک با پیوندهای شخصی و سرکوبگری و وابستگی به متحدان خارجی، تلاش می‌کند تا فرضیه پژوهش را تبیین نماید. روش پژوهش در این مقاله توصیفی - تحلیلی و شیوه گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای است

واژگان اصلی:

پهلوی دوم، دولت یاغی، دولت مرعوب‌کننده، فرقه بهائیت، وابستگی خارجی

۱- دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه آزاد واحد شبستر، شبستر، ایران

۲- استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاداسلامی واحد شبستر، شبستر، ایران (نویسنده مسئول)

۳- دانشیار دانشکده معارف اسلامی و اقتصاد دانشگاه امام صادق (علیه السلام)، تهران، ایران

۴- دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران

مقدمه

برخی از تحلیل‌گران و رجال اقتصادی - سیاسی، دهه ۴۰ و نیمه اول دهه ۵۰ شمسی ایران را دوران شکوفایی اقتصادی و توسعه‌گری دانسته‌اند. (نیازمند، ۱۳۹۷، ۱۵) استناد این تحلیل‌گران به اعداد و ارقام رشد اقتصادی طی این سال‌هاست. به باور این پژوهشگران، رشد ۶ تا ۱۱ درصدی بیانگر حضور یک دولت توسعه‌گرای موفق به عنوان پیشران اقتصاد در این دوران بوده است. با این حال، به نظر می‌رسد برای درک درست از ماهیت دولت ایران در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد، به تأمل بیشتری نیاز داشته باشیم. به‌خصوص آنکه شواهد تاریخی بسیاری در رد ماهیت توسعه‌گرای دولت ایران در عصر پهلوی دوم می‌توان یافت. به عبارتی بهتر، با توجه به اینکه شاکله دولت توسعه‌گرا در چگونگی روابط دولت و جامعه رقم می‌خورد، می‌توان مصادیق بسیاری از کنش‌های ضدتوسعه را در دوره پهلوی دوم پیدا کرد. بر همین اساس و در این چارچوب، این مقاله سعی دارد با استفاده از نظریه «دولت یغماگر» پیتر اوانز، به بررسی ماهیت رابطه دولت و جامعه در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد تا پیروزی انقلاب اسلامی بپردازد. نظریه اوانز مرزهای روشنی را میان توسعه‌گرایی و یغماگرایی مشخص می‌کند. او تلاش می‌کند تا دو سنخ متضاد دولت، یعنی دولت توسعه‌گرا و دولت یاغی را از یکدیگر تمیز دهد. اگرچه میان این دو نوع آرمانی، قائل به شکل سومی (دولت میانه) نیز هست. (اوانز، ۱۳۹۸، ۱۱۶) با توجه به آنچه گفته شد، پرسش محوری این پژوهش از این قرار است: چگونه می‌توان عملکرد دولت پهلوی دوم را به مثابه یکی از سه سنخ دولت مورد نظر اوانز تبیین کرد؟ در پاسخ به این پرسش، فرضیه‌ای که به بحث خواهیم گذاشت بر روابط دولت و جامعه تأکید دارد. به عبارتی، رفتار گزینش شده دولت پهلوی با گروه‌های اجتماعی، به‌خوبی بیانگر ماهیت ضد توسعه‌گرای این دولت است. در واقع، دولت پهلوی را باید به مثابه یک دولت یاغی در نظر گرفت. با توجه به اینکه یک دولت توسعه‌گرا، روابط با گروه‌های اجتماعی را مبتنی بر پتانسیل کارآمدی آن گروه پیش می‌برد، دولت یاغی توزیع منافع را بر اساس رانت، نزدیکی و روابط خصوصی رقم می‌زند. این زمینه، ما را به سوی رابطه غیرمتعارف دولت پهلوی و فرقه بهائیت (مبتنی بر رانت یک دولت یغماگر به یک فرقه) رهنمود می‌کند. بازنمایی روابط این فرقه و حکومت پهلوی

می‌تواند چشم‌انداز روشنی از یغماگری دولت پهلوی را به نمایش بگذارد. این پژوهش بر اساس روش توصیفی - تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای و اسنادی در تلاش است تا فرضیه ذکرشده را به آزمون بگذارد.

از این رو، پژوهش حاضر به سهم خود تلاش کرده تا با رویکردی متفاوت به این مسئله بپردازد. اگرچه آثار معدودی در این زمینه منتشر شده است؛ از جمله (نبوی، ۱۳۹۰، ۱۸۷-۲۲۴) که در مقاله‌ای با عنوان «ایران و دولت توسعه‌گرا (۱۳۲۰-۱۳۵۷)» به بررسی نقش دولت در توسعه در دوره پهلوی دوم پرداخته است. وی با استفاده از نظریه دولت دموکراتیک توسعه‌گرا تلاش می‌کند تا نشان دهد دولت پهلوی برخلاف سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، به دلیل دگرگونی‌هایی که در روابط دولت و جامعه به واسطه گسست و تغییر در نوع سیاست و تغییر ظرفیت دولت (با توجه به افزایش درآمدهای نفتی) رخ می‌دهد، ماهیت توسعه‌گرا پیدا کرد. همچنین (طالب و عنبری، ۱۳۸۵، ۱۸۱-۲۰۳) در مقاله‌ای با عنوان «دلایل ناکامی نظام برنامه‌ریزی توسعه در ایران در دوره پهلوی دوم» معتقدند تجربه برنامه‌ریزی در دوره پهلوی دوم، نشان می‌دهد برنامه‌ریزی دولت برای توسعه به دلایل اجتماعی و سازمانی، سبب نابسامانی و ایجاد تضادهای چندگانه در لایه‌های زندگی اجتماعی مردم شده است. بر این اساس، پژوهش حاضر ضمن تأکید بر اهمیت پژوهش‌های پیشین صورت گرفته در این حوزه، از مناظر مختلف تلاش کرده است تا نوآورانه باشد. از جمله اینکه با استفاده از نظریه «دولت یغماگر» پیتر اوانز با رویکردی متفاوت به توسعه عصر پهلوی دوم می‌نگرد. ضمن آنکه تاکنون پژوهشی با استفاده از این رویکرد نظری و در عین حال ارتباط میان فرقه بهائیت و دربار پهلوی و نتایج این ارتباط بر توسعه ایران انجام نشده است.

چارچوب نظری: دولت یاغی

پیتر اوانز در کتاب توسعه یا چپاول: نقش دولت در تحول صنعتی با تقسیم دولت‌ها به یغماگر، توسعه‌گرا و میانی، موقعیت و جایگاه دولت‌ها در توسعه صنعتی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. (اوانز، ۱۳۹۸، ۴۶-۴۵) همان‌طور که پیشتر نیز تأکید شد، این پژوهش با تأکید بر مفهوم دولت یاغی اوانز در نظر دارد تا به تحلیل دولت پهلوی بپردازد. بنابراین، پیش از هر چیز تعریف دولت یاغی ضروری می‌نماید. دولت یغماگر به معنای عرفی و ساده این اصطلاح، دولتی است که شهروندان را قربانی و

مرعوب می‌کند؛ میراثشان را غارت کرده و هیچ خدمتی به آنها ارائه نمی‌دهد. (اوانز، ۱۳۹۸، ۹۶) کارایی این دولت در زمینه سرکوب شهروندانش بیش از کارایی‌اش در حوزه‌های دیگر است. در کشوری که دولت یابی در رأس آن است، با وجود منابع طبیعی مردمش دچار فلاکت هستند و این دولت بی‌توجه به رفاه شهروندان در زمینه فراهم‌سازی کالاهای عمومی اقدامات ناچیزی انجام می‌دهد. (اوانز، ۱۳۹۸، ۹۴) در نتیجه، دولت در حداقل‌ترین حالت، از مسئولیت مستقیم عرضه انواع خاصی از کالاهای زیرساختی که ویژگی جمعی یا عمومی دارند مثل جاده، پل و شبکه‌های ارتباطی ناتوان است. (اوانز، ۱۳۹۸، ۴۷)

در دولت‌های یغماگر مهار دستگاه دولت در دست گروه کوچکی از افراد است که با یکدیگر پیوند شخصی دارند، و با برخوردار بودن از قدرت انحصاری و استبدادی و حاکمیت روابط شخصی و رجحان منافع فردی بر منافع جمعی و سیطره دست‌های نامرئی بر رفتار دولت، کاریکاتوری از چگونگی عملکرد مقامات دولت را به دست می‌دهند. (اوانز، ۱۳۹۸، ۹۷-۹۶) دولت یغماگر نمی‌تواند مقامات مسئول را از رفتن به دنبال اهداف شخصی خود بازدارد. روابط شخصی تنها منبع همبستگی بوده و به حداکثر رساندن منافع فردی بر پیگیری اهداف جمعی اولویت دارد. رابطه با اجتماع در رابطه تک تک مقامات مسئول خلاصه می‌شود؛ نه رابطه بین رای‌دهندگان و دولت به شکل تشکیلات و سازمان. (اوانز، ۱۳۹۸، ۴۵)

دولت‌های یغماگر از جامعه مایه می‌گذارند و حتی در حوزه انباشت سرمایه نیز اهمیت لازم را به توسعه نمی‌دهند. این رویکرد آنها در مقابل دولت توسعه‌گرا قرار دارد که نه تنها تحول صنعتی را سرپرستی می‌کند بلکه در ایجاد تحول نیز نقش دارد. بعلاوه، دولت یغماگر با مشارکت‌زدایی و سازمان‌زدایی از جامعه مدنی به گونه‌ای سامان‌مند و در راستای تضعیف یکپارچگی گروه‌های سستی و با عدم احساس نیاز به مذاکرات نهادینه با گروه‌های اجتماعی و سیاسی عمل می‌کند. در نتیجه عایدی کشور رکود و بی‌نظمی است. در همین راستا تمام توان دولت یغماگر صرف جلوگیری از پیدایش گروه‌های اجتماعی‌ای می‌شود که علاقمند به تغییر و اصلاح اجتماعی هستند. (اوانز، ۱۳۹۸، ۹۹-۹۸) بی‌سامانی جامعه مدنی شرط ضروری در بقای سیاسی حاکمان یغماگر است. همانگونه که ایجاد کارآفرینان علاقه‌مند به تحول صنعتی خطرناک است؛ سازمان‌یافتگی سیاسی جامعه مدنی برای

دولت‌های یغماگر نیز خطرناک است. دولت‌های خودگردانی که به کلی از جامعه بریده باشند، یغماگران قهاری خواهند شد. در مقابل آن، دولت توسعه‌گرا قرار دارد که در شبکه‌های مترامم از روابط غوطه‌ور است و این شبکه آن را در رسیدن به اهداف تحول، با جامعه متحد می‌کند. خودگردانی متکی به جامعه، و نه خودگردانی صرف، موجب کارآمدی دولت توسعه‌گرا خواهد شد. همان‌طور که دولت یغماگر به عمد جامعه را بی‌سامان می‌کند؛ دولت توسعه‌گرا به سازمان یافتن آن کمک می‌کند. (اوانز، ۱۳۹۸، ۴۲۱-۴۲۲)

از دیگر ویژگی‌های دولت یغماگر از منظر اوانز وجود جامعه مدنی ضعیف است. انحصار قدرت مطلق و خودکامه در این نوع از دولت با هرگونه خودمختاری و استقلال مخالف است. به این ترتیب، این دولت هر نوع تمایز کارکردی میان طبقات اجتماعی را ناپود کرده و اگر طبقاتی با دارایی، درآمد و ... وجود داشته باشند، استبداد همه را بدون توجه به جایگاهشان به یک عامل و یا در واقع مفعول بدل می‌کند. ساده‌ترین دلیلی که می‌توان برای وجود جامعه مدنی ضعیف برشمرد، این است که هر کسی موقعیت خود را مرهون حکومت دانسته و حکومت می‌تواند آن را در یک چشم به هم‌زدن بهتر یا بدتر کند. به همین واسطه، استثمار، حتی استثمار فرد از فرد بی‌وقفه ادامه دارد. اما همین استعمارکنندگان نیز ممکن است توسط حکومت استثمار شوند. نکته مهم این است که آنان خود حق استثمار ندارند و صرفاً از این امتیاز برخوردارند. این امتیاز می‌تواند هر زمان به اراده حکومت به شخص دیگری واگذار شود. (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ۲۸۱)

در دولت‌های یغماگر، یک مشکل اصلی عدم وجود دیوانسالاری و فقدان رفتار قانونمند است. وجود یک نوع دیوانسالاری ناکارآمد، گستردگی مقررات‌گذاری و متولی و متصدی همه بخش‌ها بودن، شخص‌باوری، چپاول‌گری بالادستان، عدم اهمیت به توسعه انباشت سرمایه در شکل‌گیری سرمایه‌گذاری دراز مدت، تولید را ناممکن می‌کند. از این رو، کارآفرینی کاری احمقانه به نظر می‌رسد. (اوانز، ۱۳۹۸، ۹۸) در مقابل، در دولت‌های توسعه‌گرا برخلاف دولت یغماگر، بوروکراسی شایسته متشکل از نخبگان و متخصصان کارآمد وجود دارد. (موتقی، ۱۳۹۴، ۹۷۶) در دولت توسعه‌گرا، نظام بوروکراسی در جریان سیاست‌گذاری‌های توسعه‌ای، تحت تأثیر جریان‌های سیاسی قرار نگرفته و با استقلال از عرصه سیاست، از آفت‌های ضدتوسعه‌ای زدوبندهای سیاسی برکنار می‌ماند. (لفت و یچ،

۱۴۰۲، ۲۵۸-۲۵۶) ویژگی‌هایی که در دولت‌های غارتگر دیده نمی‌شود. نکته قابل تأمل دیگر آنکه، در مقابل آنچه دولت یغماگر ندارد، بقای رژیم یغماگر به متحدان قدرتمند اروپایی و آمریکایی بستگی پیدا می‌کند. به عبارت بهتر، سرکوب‌گری و وابستگی به متحدان خارجی برای بقای رژیم یغماگر لازم است. در دولتهای یغماگر، ظرفیت سرکوب‌گری دولت تنها کانونی است که به یکپارچگی جمعی شباهت دارد اما حتی این قابلیت نیز در آستانه از هم گسیختگی قرار دارد و بقای رژیم یغماگر به متحدان قدرتمند اروپایی و آمریکایی بستگی پیدا می‌کند (اوانز، ۱۳۹۸، ۹۸)

با توجه به آنچه گفته شد، مقاله حاضر بر اساس ویژگی‌هایی که پیترو اوانز درباره دولت یغماگر برمی‌شمارد، محورهای ذیل را برآمده از اندیشه وی برای تحلیل ماهیت غارتگر دولت در دوره پهلوی به کار می‌برد: ۱- دولت یغماگر به مثابه دولتی مرعوب‌کننده و غارتگر منابع و ثروت شهروندان، بدون ارائه خدمات مناسب به آنها. ۲- در اختیار داشتن مهار دستگاه دولت توسط گروه کوچکی از افراد که با یکدیگر پیوند شخصی دارند. ۳- مشارکت‌زدایی و سازمان‌زدایی از جامعه مدنی به گونه‌ای سامان‌مند. ۴- سرکوب‌گری و وابستگی به متحدان خارجی برای بقا.

۳- دولت یاغی، حکومت پهلوی و بهائیت

۳-۱- دولت یغماگر، مرعوب‌کننده و فاقد خدمات

دستگاه سرکوب کارآمدترین توانایی رژیم شاه بود و ساواک به عنوان ابزار عمده سرکوب، در کنار پلیس، ژاندارمری و نیروهای مسلح ستون نگهدارنده رژیم پهلوی بود. (گازبوروسکی، ۱۳۷۱، ۲۵۷) اداره امنیت داخلی ساواک به ریاست پرویز ثابتی، از اعضای فرقه بهائیت، مهمترین بخش دستگاه سرکوب ساواک بود. (قانعی فرد، ۱۳۹۰، ۱۷) پس از تشکیل کمیته مشترک ضدخرابکاری که مهم‌ترین و مشهورترین شکنجه‌گاه ساواک در سراسر کشور بود، (شاهدی، ۱۳۸۶، ۶۶۰) رواج شکنجه‌های مرگبار به اوج رسید. ساواک با وسایل شکنجه‌ای که از آمریکا وارد می‌کرد، زندانیان سیاسی را اگر به سوی مرگ نمی‌فرستاد، زمینگیر، فلج و برای همیشه از لذت زندگی محروم می‌کرد. (دولت‌شاهی فیروز، ۱۳۸۰، ۴۷۰-۴۷۱) روش ساواک قتل‌درمانی بود و آوازه آن به دلیل شکنجه‌های مرگبار عالم‌گیر شده بود. (شاهدی، ۱۳۸۶، ۶۴۲ و ۶۶۲) حتی مقامات بلندپایه مملکت به سبب وحشت از ساواک، هیچ اظهار نظر مستقلی نمی‌کردند. (دلدم، ۱۳۷۲، ۲۶۵-۲۶۶) فشارهای رژیم بر

روی نویسندگان و نیز سانسور کتاب‌ها تأثیر مستقیمی بر روی تعداد کتاب‌های چاپ شده داشت. در دوره پهلوی، روزنامه‌ها حق نداشتند وقایع و حوادث کشور و جهان را آنطور که اتفاق می‌افتاد تفسیر و بررسی کنند (شجاعی حصاری، ۱۳۸۶، ۶۶-۶۷) و خود ۲۵ تا ۱۰۰ هزار زندانی سیاسی در سال‌های پایانی رژیم پهلوی، (سولیوان و پارسونز، ۱۳۷۲، ۴۴۷ و فرد هالیدی، ۱۳۵۸، ۹۲) به خوبی میزان خفقان و ارعاب شهروندان توسط حکومت پهلوی را نمایان می‌کند. شکنجه مخالفان به قدری رواج داشت که نام ساواک در سرآغاز فهرست سیاه مجامع بین‌المللی حقوق بشر قرار گرفت (فردوست، ۱۳۷۰، ۴۵۰) به طوری که عفو بین‌الملل در سال ۱۹۷۵ اعلام کرد هیچ کشوری در جهان سابقه‌ای بدتر از ایران در زمینه حقوق بشر ندارد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، ۲۶۵) بدین ترتیب ساواک و دستگاه سرکوب حکومت شاه همان کاری را انجام می‌دادند که یک دولت یغماگر در چارچوب تضعیف یکپارچگی جماعت‌ها و گروه‌های درون جامعه و نفوذ در درون جامعه مدنی انجام می‌دهد. (اوانز، ۱۳۹۸، ۹۸)

باید توجه داشت ماهیت مرعوب‌کنندگی حکومت پهلوی در راستای منافع آن، خاندان پهلوی و حلقه بسته نزدیکانش در تاراج منابع ایران بود. شاه به همراه اطرافیان نزدیک، اعضای خانواده‌اش و به ویژه فرقه بهائیت، که در سایه حمایت‌های حکومت پهلوی به قدرت برتر سیاسی و اقتصادی ایران تبدیل شده بود و در سطوح بالای تصمیم‌گیری دولت ایران نفوذ کرده بود، به غارت سازمان‌یافته ذخایر وسیع نفت و معادن کشور پرداخت و سرمایه‌های کلان برای خود و اطرافیانش فراهم کرد که نه تنها در زندگی مجللش در ایران، بلکه در کاخ‌ها و حساب‌های سرسام‌آورش در کشورهای اروپایی (خروج ۳۱ میلیارد دلار از کشور) تجلی یافت. (زاهدانی، ۱۳۸۰، ۳۱۱) اما نکته مورد توجه در این پژوهش این است که همزمان و همگام با شاه، شبکه یکپارچه‌ای از شخصیت‌های قدرتمند بهائی نیز به شکل سازمان‌یافته به تاراج منابع کشور می‌پرداختند. به گونه‌ای که پیوندی ناگسستنی با دولت و دربار شاه داشتند. در این میان، ایادی پزشک مخصوص محمدرضا و از سران اصلی فرقه بهائیت، کانال اصلی فعالیت‌های اقتصادی شاه بود. (میلانی، ۱۳۸۱، ۳۴۸-۳۴۹) از آنجایی که اغلب مصادر حساس و برجسته کشوری توسط افراد وابسته به این فرقه اداره می‌شد، (مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۲، ۴۷۶) آنها توانستند در ابتدای دهه پنجاه بخش زیادی از سرمایه‌های بانکی و فعالیت‌های اقتصادی کشور را به دست بگیرند. (مجدآبادی، ۱۳۹۶، ۵۲۹) برای مثال، واگذاری اعتباری به مبلغ

پنج میلیارد و دویست میلیون تومان به هژبر یزدانی، یک وابسته به فرقه بهائیت، که به قول یک سناتور ایرانی تاکنون در دنیا سابقه نداشته است، (مجله خواندنی‌ها، ۱۳۵۷، ۶) میزان سوءاستفاده و کلاهبرداری فرقه بهائیت را به خوبی نمایان می‌کند. نام هژبر در حقیقت پوششی برای کسب قدرت اقتصادی توسط این فرقه به حساب می‌آمد. (فردوست، ۱۳۷۰، ۳۷۷) به طوری که به واسطه اعتباراتی که از نظام بانکی به این فرد رسید، در شهریور ۱۳۵۷ سیستم بانکی کشور در آستانه ورشکستگی قرار گرفت. (سوداگر، ۱۳۶۹، ۶۶۵) جدا از این اموال منقول، پس از فرار شاه از ایران، کمیته مصادره اموال بنیاد مستضعفان در حدود چهار میلیون متر مربع زمین و مبلغی در حدود دو میلیارد ریال از شرکت سرمایه‌گذاری جامعه بهائیان مصادره کرد. (دانشجویان پیرو خط امام، کتاب چهارم، ۱۳۸۶، ۵۷۷) امری که نشان از میزان تاراج منابع ایران توسط این فرقه داشته، و آنچه اوانز از آن تحت عنوان تصویر کاریکاتورگونه نوفایده‌گرایان از عملکرد مقامات دولت یاد می‌کند را نشان می‌دهد. (اوانز، ۱۳۹۸، ۹۷)

مردم ایران در قبال ثروت عظیمی که در اختیار حکومت پهلوی بود، حتی به ارائه حداقل امکانات نیز نمی‌توانستند امید ببندند. در سال‌های آخر حکومت شاه، با اینکه کشور سرشار از منابع طبیعی و درآمدهای نفتی بود، اما افزایش مخارج خصوصی و عمومی، کمبود شدید مصالح ساختمانی، مسکن، نیروی برق، نیروی کار ماهر و دیگر اقلام، نارسایی‌های عظیمی را موجب شد و وضعیت فلاکت‌باری را برای مردم رقم زد. (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، ۳۳۸) کمبود برق و ساعات ممتد خاموشی ضرر هنگفتی به صنایع زده بود. (علم، ۱۳۷۱، ۳۹۱) ۴۶ درصد مردم ایران در سال ۱۳۵۶ زیر خط فقر بودند و ضریب جینی بیش از ۴۵ بود (پورمظفری، ۱۳۸۹، ۷) ۶۴ درصد شهرنشینان در سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۲ دچار سوء تغذیه بودند و حتی ۲۵ درصد آنان وضع تغذیه‌شان بسیار بد بود (فوران، ۱۳۷۷، ۴۹۲) رشد نابرابری اقتصادی در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی، کاهش سرانه مصرف مواد پروتئینی در مناطق روستایی به ۴ یا ۵ گرم در هفته، عرضه و توزیع داروهای نامرغوب فاسد و بی‌ارزش با قیمت گزاف توسط تشکیلات فرقه بهائیت که نبض توزیع داروی کشور را در دست داشت، باعث شد ایران پایین‌ترین میانگین استانداردهای بهداشتی، تغذیه و آموزش در میان همه کشورهای در حال توسعه را داشته باشد. (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، ۳۴۲) در نیمه اول دهه ۵۰، شاخص زندگی به ۱۹۰ رسید. (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ۶۱۳) در سال ۱۳۵۶، در مقابل هر ۶۲۰ هزار نفر یک تخت بیمارستان وجود

داشت. (علیرضا ازغندی، ۱۳۸۱، ۴۱) به طوری که شهر ۷۰ هزار نفری اردکان حتی یک داروخانه هم نداشت (روزنامه اطلاعات، ۲ تیر ۱۳۵۶، ۱۵). شاه علاقه کمی به کاهش فقر و نابرابری داشت. (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، ۳۲۹) با وجود این، شاه برای استراحت و سرگرمی ۴۵ روز را در خارج از کشور می‌گذراند. (علم، ۱۳۷۱، ۲۰۴)

نکته قابل تامل اینکه این دولت به ظاهر قدرتمند (از منظر قدرت استبدادی)، از لحاظ توانایی در ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه دولتی «ضعیف» بود. (اوانز، ۱۳۹۸، ۹۶) در واقع، از بخت بد مردم ایران، کارایی دولت محمدرضاشاه در زمینه سرکوب و تیرباران دسته‌جمعی شهروندانش (رویداد ۱۷ شهریور ۱۳۵۷)، بسیار بیشتر از کارایی‌اش در جلوگیری از رشد نابرابری اقتصادی و تفاوت‌های خیره‌کننده بین سطح زندگی طبقات بالا و پایین (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، ۳۴۲) و رفع کمبودهای شدید در زمینه راه، بندر، متخصص، مدیر و نیروی برق بود. (گروه مهندسی خرد، ۱۳۹۷، ۳۵۴) سلطه فرقه بهائیت بر دو نهاد اصلاحات ارضی و منابع طبیعی طی سال‌های دهه چهل و پنجاه، تأثیرات مخربی بر کشاورزی ایران گذاشت و موجب فقر و آوارگی روستاییان، تقلیل روستاهای مسکونی و کسری فزاینده مواد غذایی شد. (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ۴۱۹) انحصاری شدن تجارت گوشت و پرورش و صید میگو در دستان اعضای فرقه بهائیت، ضربه شدیدی به ایلات و عشایر وارد کرد (کیا، ۱۳۷۶، ۸۲-۸۴) و باعث مهاجرت‌های جمعی ماهیگیران جنوب به شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس و رو آوردن به قاچاق شد. (بهنود، ۱۳۶۶، ۵۳۱)

مشارکت‌زدایی و سازمان‌زدایی از جامعه مدنی

در ایران، کنترل حکومت بر منابع قدرت، اعم از منابع اجبارآمیز و غیر آن، بعد تاسیس سلسله پهلوی به بهانه‌های مختلفی مانند ایجاد وحدت ملی و هویت ملی واحد و تسریع توسعه اقتصادی گسترش یافت و به صورتی انحصاری در دست حکومت مرکزی قرار گرفت. نهادهای اجبارآمیز در غیاب نهادهای جامعه مدنی نیرومند گشته و موجب کاهش امکان رقابت و مشارکت سیاسی شدند. (بشیری، ۱۳۸۰، ۲۱-۲۲) محمدرضا پهلوی در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷، آشکارا از روش سرکوب و زور استفاده کرد و کوشید همانند پدرش فشار بر جامعه ایران را توسط اهرم‌های اجتماعی تحمیل کند. او نیز مانند پدرش، رضاشاه، ایران را به یک دیکتاتوری سلطنتی متکی به قدرت سرکوبگر ارتش و

درآمد نفت تبدیل کرد. (فوران، ۱۳۷۷، ۴۶۱) به دلیل شخص‌گرایانه بودن ساخت قدرت، استفاده نکردن از عقلانیت و خرد جمعی، ضعیف بودن جامعه مدنی و عدم شکل‌گیری طبقات مستقل، شکاف میان رژیم و مردم روز به روز بیشتر شد و مانع از گزینش عقلانی الگوها و استراتژی‌های مناسب توسعه شد. به دنبال کودتای ۲۸ مرداد، محمدرضاشاه فعالیت حزب‌های سیاسی را ممنوع و نهادها و سازمان‌های اجتماعی غیررسمی را از بین برد و سانسور شدیدی برقرار کرد. شاه با الگوبرداری از نظام دو حزبی آمریکا و انگلیس، دو حزب مردم و ملیون را ایجاد کرد. (فوران، ۱۳۷۷، ۴۶۷) او در کتاب *مأموریت برای وطنم*، به صورت تلویحی به تأسیس فرمایشی این احزاب اشاره می‌کند. (پهلوی، ۱۳۷۱، ۳۳۶-۳۳۷) بنابراین، طبیعی بود که احزاب این دوران به محفلی برای ستایش شاه تبدیل شوند. شاه با تأسیس این دو حزب ساختگی، نه تنها مانع تحقق حقوق مردم شد، بلکه بنیان شکل‌گیری جامعه مدنی در ایران را کج بنا نهاد و این تلقی را در افکار عمومی ایران ایجاد کرد که حزب و گروه سیاسی در ایران چیزی جز تأمین منافع شخصی حاکمان و نخبگان سیاسی نیست. به‌گونه‌ای که همه قوای جامعه در راه هدف‌های نظام سلطنتی تجهیز می‌شد. (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ۲۳۰-۲۳۱) رژیم پهلوی در دهه ۱۳۳۰ با استفاده از ژاندارمری و شهربانی، به شدت بر انتخابات نظارت می‌کرد و بدین ترتیب عنان هر دو مجلس شورای ملی و سنا را در دست داشت. (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ۵۱۶)

در سال ۱۳۴۲، نظام دوحزبی عملاً به صورت تک‌حزبی درآمد؛ زیرا حزب ملیون با نام جدید حزب ایران نوین، به رهبری حسنعلی منصور نخست‌وزیر، تجدید سازمان شد و بعد نیز رهبری آن به دست امیرعباس هویدا افتاد و جبهه مخالف اسمی حتی نتیجه انتخابات را زیر سؤال نبرد. (فوران، ۱۳۷۷، ۴۶۷) حزب ایران نوین نخستین حزب درباری بود که توانست با موفقیت بر مجلس و قوه مجریه مسلط شود و بر تمام اتحادیه‌های کارفرمایی، کارگری، اصناف بازار و تعاونی‌های روستایی همچنین انجمن‌های کارمندان، صاحبان حرفه‌ها، معلمان، مهندسان و وکلا کنترل داشته باشد. (فوران، ۱۳۷۷، ۸۸-۸۷) جلوگیری رژیم پهلوی از مشارکت نخبگان فکری و گروه‌های سیاسی، به چرخه سیاستگذاری عمومی جنبه‌ای تحمیلی و دستوری داد. پیامد این شرایط، ناکارآمدی و ظرفیت پایین نظام سیاسی در استفاده بهینه از منابع و امکانات در دسترس و در نتیجه، تبدیل فرصت‌ها به تهدیدها بود. در اواسط دهه ۵۰ رژیم پهلوی با پذیرش برهان «هرکس با ما نیست ضد ماست»، مخالفانی که

به شرط نماندن مخالفان، سال‌ها به حال خود رها شده بودند را مجبور به ثبت نام در حزب رستاخیز کرد. همچنین با حمله به بازار و نهادهای دینی، پل‌هایی را که در گذشته، حلقه ارتباطی جامعه سنتی و رژیم بود، ویران کرد. بنابراین حزب رستاخیز که برای تقویت رژیم، نهادینه کردن هرچه بیشتر سلطنت و فراهم ساختن پایگاه اجتماعی گسترده‌تر برای دولت تشکیل شده بود، به جای برقراری ثبات رژیم را تضعیف، فاصله میان سلطنت و جامعه را بیشتر و نارضایتی گروه‌های مختلف را تشدید کرد. به این ترتیب به جای ایجاد حلقه‌ها و پیوندهای اجتماعی جدید، اندک حلقه‌های موجود را نیز از هم گسست. (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ۲۷۴-۲۷۵)

در مشارکت‌زدایی از جامعه، فرقه بهائیت و ایادی آن نیز نقش‌آفرین بودند. براساس شواهد، اسناد و مدارک موجود، در جریان تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، تشکیلات فرقه بهائیت به منظور مقابله با روشنگری‌های حضرت امام خمینی در روزهای منتهی به ۱۵ خرداد ۴۲، با همکاری رژیم پهلوی اقدام به سرکوب و کشتار مردم در این روز کرد. (شهبواری، ۱۳۸۷، ۹۸) یکی از سران و مبلغان فعال و پرنفوذ بهائیت ایران به نام پرویز خسروانی، در قامت فرمانده ژاندارمری تهران ناحیه یک مرکز، مأمور سرکوب قیام شد. وی به پاس خدماتی که به رژیم پهلوی در جریان این سرکوب کرد، به سرعت ارتقاء مقام پیدا کرده و یک سال بعد به معاونت ژاندارمری کل کشور منصوب و اندکی بعد از سوی امیرعباس هویدا به عنوان معاون نخست وزیر و سرپرست سازمان تربیت بدنی منصوب گردید. جالب اینکه او پس از این کشتار مورد تشویق و تقدیر کادر مرکزی بهائیان ایران قرار می‌گیرد (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده سپهد پرویز خسروانی).

علاوه بر این، تشکیلات بهائیت همگام با حکومت پهلوی در کنترل و سرکوب فعالیت مبارزان سیاسی و مذهبی و تعطیلی مراکز دینی از جمله حسینیه ارشاد نقش مستقیمی داشت. (حسینیه ارشاد به روایت اسناد ساواک، ۱۳۸۳، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۵۳) کریمی آشتیانی، از نزدیکان منصور روحانی اخطار می‌داد که روحانی به او گفته است که ما در کابینه، از تنش بین دولت و روحانیت حمایت می‌کنیم؛ زیرا ادامه این تنش در نهایت منجر به ضربه زدن به روحانیون (به عنوان یک گروه فعال و خواهان مشارکت در جامعه) و برقراری ارتباط سیاسی با دولت اسرائیل خواهد شد. (بهبودی، ۱۳۸۲، ۱۷۳-۱۷۴) طبیعتاً این گسترش روابط سیاسی منجر به نفوذ اقتصادی اسرائیل در ایران می‌شد. آنچه آشتیانی

می‌گوید حقیقت داشت؛ چنانکه پس از واقعه پانزدهم خرداد و سرکوب مخالفین مذهبی توسط حکومت پهلوی، روابط میان شاه و اسرائیل گسترش یافت و به همکاری اقتصادی و نظامی دو کشور انجامید؛ اما شاید هیچ تحلیلگر سیاسی تصور نمی‌کرد گسترش روابط شاه و دولت اسرائیل نه تنها به تضعیف و حذف روحانیون منجر نشود بلکه جامعه مذهبی ایران و جریان‌های میانه‌رو مذهبی را بیش از پیش با جریان انقلابی حوزه پیوند داده و انقلاب اسلامی را به ثمر رساند.

دولت یغماگر پهلوی، ماحصل پیوند شخصی گروه کوچک نخبگان

در دولت‌های یغماگر، مهار دستگاه دولت در دست گروه کوچکی از افراد است که با یکدیگر پیوند شخصی دارند، و با برخورداری از قدرت انحصاری و استبدادی و حاکمیت روابط شخصی و رجحان منافع فردی بر منافع جمعی و سیطره دست‌های نامرئی بر رفتار دولت، کاریکاتوری از چگونگی عملکرد مقامات دولت را به دست می‌دهند. (اوانز، ۱۳۹۸، ۹۷-۹۶)

شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد، با استبداد مدرنیستی نفتی و به حاشیه راندن نیروهای سیاسی، شرایط نفوذ وابستگان خود را فراهم کرد. در ساختار سیاسی رژیم پهلوی، نخبگان درباری، نخبگان تکنوکراتیک و بوروکراتیک، نخبگان نظامی و اقتصادی و نخبگان پارلمانی حول هسته مرکزی در گردش بودند. (عیوضی، ۱۳۸۲، ۴۲) در انتخاب مشاوران، کارگزاران و اطرافیان نه شایستگی که ملاک عمده وفاداری و اعتماد شخصی شاه به شخصیت‌ها بود، و همین مسئله خود به بازتولید استبداد و شخصی‌شدن قدرت شاه می‌انجامید. شاه به معنای رژیم بود و پادشاه و کشور معنای مترادفی داشتند. شاه در مرکز دوایری قرار داشت که نقطه ارتباط آنها با یکدیگر فقط شخص شاه بود. (طلوعی، ۱۳۷۲، ۵۷) او نظامی را شکل داده بود که به او اجازه می‌داد هم حکومت کند و هم بر اریکه قدرت باقی بماند. (گراهام، ۱۳۵۸، ۱۵۹) این وضعیت، مصادره امکانات و فرصت‌های عمومی به سود منابع شخصی شاه را بیش از پیش فراهم می‌کرد. سیاست‌های اقتصادی محمدرضا شاه منجر به شکل‌گیری یک سرمایه‌داری الیگارشیک شد که تنها در دست عده‌ای محدود بود، و از آنجا که این نوع سرمایه‌داری هم منافع کارگران و هم تولیدکنندگان سنتی را مورد حمله قرار می‌دهد، نوعی تضاد سرمایه‌داری اقتصادی در ایران شکل گرفت. (ملکوتیان، ۱۳۸۷، ۱۶۷) سران پهلوی با انحصار سیاسی (عیوضی، ۱۳۸۲، ۴۲) و شخصی کردن ساختار سیاسی سبب دوری مردم از خود شدند، و نوعی

دوگانگی فرهنگی میان حاکمیت و مردم شکل گرفت. (عشقی، ۱۳۷۹، ۱۰۰ و ۱۰۲) این وضعیت، باعث سوءاستفاده از مقام دولتی برای ارائه منفعت به وابستگان و دوستان بود که همان توزیع کاملاً تبعیض‌آمیز منابع دولتی به سود اطرافیان و خویشاوندان است. در سال ۱۳۵۳، کنترل ۸۵ درصد شرکت‌هایی که سود ناخالص بیش از صد میلیون ریال داشتند در دست ۴۵ خانواده بود. (هالیدی، ۱۳۵۸، ۱۶۱) هرکس به شاه و دربار دسترسی بیشتری داشت، از منافع بیشتری برخوردار بود. آنها منابع مالی کشور را دارایی شخصی خود می‌دانستند. (نجاتی، ۱۳۷۷، ۴۷۸)

شاه بخشی از درآمد نفت را به صورت محرمانه به حساب شخصی خود واریز می‌کرد و اعضای خاندان سلطنتی را در کسب این درآمدهای نامشروع آزاد می‌گذاشت. (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ۵۲۵) زمانی که قدرت شخصی می‌شود، دولت یغماگر نمی‌تواند مقامات مسئول را از رفتن به دنبال اهداف شخصی خود بازدارد. روابط شخصی تنها منبع همبستگی است، و به حداکثر رساندن منافع فردی بر پیگیری اهداف جمعی اولویت دارد. رابطه با اجتماع در رابطه تک تک مقامات مسئول خلاصه می‌شود؛ نه رابطه بین رأی‌دهندگان و دولت به شکل تشکیلات و سازمان. (اوانز، ۱۳۹۸، ۴۵)

به همین خاطر، اعضای خاندان سلطنتی با استفاده از رانت دربار و به دنبال کسب منافع مالی، با افرادی مانند حبیب ثابت (پاسال)، حبیب القانین، هژبر یزدانی، محمود خیامی، علی رضایی و خاندان لاجوردی در امور اقتصادی و سرمایه‌گذاری همکاری می‌کردند. (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ۵۲۵) در این راستا، مجوزهای دولتی فقط به تعداد معدودی از شرکت‌ها داده می‌شد؛ به این بهانه که تولید کارخانجات بیش از اندازه نشود. برای گرفتن و نگاه داشتن یک مجوز نیاز بود که سران شرکت با افراد بانفوذ در تهران رابطه برقرار کنند. مقامات بالا همچون شاهدخت اشرف، با اعمال نفوذ ۱۰ درصد یا بیشتر از سهام یک شرکت جدیدالتأسیس را به‌طور مجانی می‌گرفتند تا مجوز آن را تضمین کنند. اینگونه اقدامات و دیگر انواع فساد به شدت قیمت فروش محصولات داخلی را افزایش می‌داد و در نتیجه بازار آنها را در داخل و خارج محدود می‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ۱۵۹-۱۶۰)

در همین راستا، بهائیان ایران که پس از کودتای ۱۳۳۲ و به‌ویژه از دهه چهل به بعد صاحب پست‌های مهم لشگری و کشوری شدند، توانستند مانند گروه‌های مافیایی به سرعت دور و بر شاه را گرفته (کیا، ۱۳۷۶، ۸۰-۸۱) و به یک گروه متنفذ سرمایه‌دار (کارشناس، ۱۳۸۲، ۱۴۹) و اقتصادی در

ایران تبدیل شوند. (شهبازی، 1379، 78) در اواخر دهه ۱۳۴۰، افرادی مانند هژبر یزدانی به واسطه رابطه شخصی با خاندان سلطنت، امپراطوری‌های تجاری عظیمی برپا کردند. (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ۵۳۱) تشکیلات بهائیت در دهه پایانی سلطنت محمدرضا پهلوی، به دلیل حمایت و پشتیبانی دربار پهلوی، دولت و دستگاه امنیتی ساواک و با استفاده از رانت‌های دولتی، تصرف غیرقانونی اراضی ملی و اخذ وام‌های کلان بانکی، طی مدت کوتاهی به یکی از بزرگترین تشکیلات سرمایه‌داری در ایران بدل شدند. در واقع، شبکه بهائیت توانسته بود جزیی از شبکه محدود و خاص نخبه‌ای باشد که بر عرصه قدرت به شکلی مشغول بهره‌گیری از رانت‌ها شود. شاید به ظاهر کمتر از خود این فرقه نام و نشانی در این رانت‌خواری پیدا باشد اما افرادی چون ابادی، ثابت پاسال، روحانی و شخص نخست‌وزیر امیرعباس هویدا، با نفوذ و حضور در میان حلقه محدود قدرت عملاً ضمن بقای این فرقه، ریشه دار شدن و گسترش فعالیت‌های آن را تضمین می‌کردند. این مسئله در شرایطی بود که بسیاری از افراد یا گروه‌های اقتصادی علیرغم توانمندی و شایستگی به دلیل اینکه در اقلیت قدرت حضور نداشتند در رقابت با نخبگان حاکم از ادامه فعالیت باز می‌ماندند، و یا کسب و کار آنها کوچک و محدود می‌ماند، و یا در عمل همیشه به عنوان گروهی که می‌بایست به اقلیت حاکم یا بهایی باج می‌داد، تبدیل می‌شدند.

وابستگی به متحدان خارجی

همان‌طور که در بحث نظری هم مورد تأکید قرار گرفت، سرکوب‌گری و وابستگی به متحدان خارجی برای بقای رژیم یغماگر لازم است؛ اما نکته قابل توجه این است که ظرفیت سرکوبگری این دولت که متضمن بقای آن است به متحدان قدرتمند اروپایی و آمریکایی بستگی پیدا می‌کند (اوانز، ۱۳۹۸، ۹۸) در همین راستا، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های حکومت پهلوی در بعد خارجی، وابستگی بی‌حد و حصر و تکیه مطلق بر قدرت‌های خارجی بود. (پارسونز، ۱۳۹۰، ۲۰۷) این رژیم که با حمایت انگلیسی‌ها پایه‌ریزی شد، (فردوست، ۱۳۷۰، ۲۹۷-۲۹۸) به دلیل عدم اتکاء به مردم روز به روز، و به‌خصوص پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، خود را در معرض سلطه انگلیس و آمریکا قرار داد. در واقع، پس از کودتای مشترک انگلیس و آمریکا در مرداد ۱۳۳۲، او خود را کاملاً در اختیار آمریکا و انگلیس قرار داده بود. (هویدا، ۱۳۶۵، ۵۲) محمدرضا پهلوی طی ۳۷ سال سلطنت، یکی از بهترین متحدان و دوستان آمریکا بود. (هامیلتون، ۱۳۶۲، ۲۸) آمریکایی‌ها به دلیل منافع حیاتی در ایران

از شاه به طور مستقیم حمایت می‌کردند. (همان، ۲۵) به همین دلیل، دولت امریکا رژیم شاه را بر هر حکومت واقعی مردمی ترجیح می‌داد؛ (کدی، ۱۳۶۹، ۳۰۸)، زیرا هیچ رژیم دیگری در ایران نمی‌توانست منافع استراتژیک آنها در ایران را بهتر از رژیم شاه تأمین نماید. (پارسونز، ۱۳۹۰، ۳۹) ایران در فاصله سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸، وسیع‌ترین بازار صادرات انگلستان در خاورمیانه به شمار می‌رفت و هزاران میلیون پوند ارز مورد نیاز انگلستان را در شرایط دشوار اقتصادی تأمین می‌کرد. (راجی، ۱۳۶۴، ۲۷۲-۳) محمدرضا پهلوی در سیاست خارجی و به‌خصوص سیاست منطقه‌ای، تبعیت کاملی از دستورات آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها داشت. (فردوست، ۱۳۷۰، ۴۸۶) بدین ترتیب، اتکای کامل شاه به قدرت‌های خارجی موجبات استبداد و حکومت مطلقه فردی در داخل را فراهم کرد. (فردوست، ۱۳۷۰، ۴۶۵) به علت وابستگی رضاشاه و محمدرضاشاه به قدرتهای بزرگ، پهلوی‌ها در تمام دوران سلطنت توان مقابله با عناصر وابسته به انگلیس و آمریکا را نداشتند. (صدیقی، ۱۳۸۷، ۴۳۶)

اتکای بیش از اندازه شاه به قدرتهای خارجی، و به خصوص دو کشور آمریکا و انگلستان، وی را از وجود حامیان داخلی که سخت به آنان نیاز داشت محروم ساخت. (کدی، ۱۳۶۹، ۴۳۵) وابستگی شاه به انگلیس و آمریکا در نهایت زمینه‌ساز فروپاشی رژیم پهلوی شد. اجرای طرح‌های بیگانگان نظیر اصلاحات ارضی، انقلاب سفید، کاپیتولاسیون و... تأثیرات اقتصادی زیان‌باری را برای حکومت پهلوی به‌دنبال داشت، و زمینه‌ساز اعتراضات و واکنش‌های اجتماعی گردید. در جریان انقلاب اسلامی، شاه مدام به دنبال حمایت و پشتیبانی دولت‌های انگلیس و آمریکا بود. (سولیوان، ۱۳۶۱، ۱۴۶) او در شهریور ماه ۱۳۵۷، با دستور آمریکایی‌ها شریف‌امامی را به نخست‌وزیری برگزید. با گسترش موج انقلاب و عدم حصول نتیجه مطلوب از نخست‌وزیری شریف‌امامی، شاه با حمایت و پشتیبانی آمریکا اقدام به تشکیل یک دولت نظامی کرد. (همان، ۱۶۵) بدین ترتیب، این واقعه‌ی غیرقابل انکار است که شاه تا روزهای پایانی حکومتش به دنبال پشتیبانان خارجی خود بود، (پارسونز، ۱۳۹۰، ۱۱۶) و انگلیس تا پایان عمر حکومت پهلوی به بهترین وجه ممکن به بزرگترین متحد خویش کمک می‌کرد. (علم، ۱۳۷۱، ۳۵۶) از همین رو، می‌بینیم که در سال‌های آخر حکومت پهلوی گروه پارلمانی ایران و انگلیس طی اعلامیه‌ای حمایت خود را از شاه اعلام می‌دارد، (راجی، ۱۳۶۴، ۳-۲۷۲).

در وابستگی حکومت پهلوی به قدرت‌های خارجی بهائیت نقشی بی‌بدیل داشت. ارتباط معرفی

رضاخان توسط عین‌الملک (پدرهویدا)، از متنفذین و کمترین فرقه بهائیت در ایران، به دست اندرکاران انگلیسی کودتا سوم اسفند ۱۲۹۹ باعث گردید شخصیت‌های مهم این فرقه در همکاری با رضاخان منافع این فرقه را دنبال کنند، و بدین ترتیب بهائیان همچنان که به عنوان ابزار انگلیس در قدرت‌گیری رضاشاه نقش داشتند، تا پایان حکومت وی نیز در کنار او بودند. پس از کودتای ۲۸ مرداد، بهائیان جزء حلقه محدود قدرت بودند که در عموم تصمیم‌گیری‌های دولت اعمال نفوذ می‌کردند. به جرأت می‌توان مدعی شد هیچ فردی به اندازه عبدالکریم ایادی به شاه نزدیک نبوده است. نزدیکی ایادی پس از ورود او به دربار نزد محمدرضا پهلوی به قدری شتاب گرفت که او در تمامی سفرهای خارجی شاه قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به‌عنوان پزشک مخصوص او را همراهی می‌کرد. برای نمونه، می‌توان به سفر محمدرضا پهلوی به کشورهای انگلستان در تیرماه ۱۳۲۶ (شاهید، ۱۳۳۲، ۲۴۶)، آمریکا آبان ۱۳۲۸ (غنی، ۱۳۶۷، ۶۸۹) و پاکستان اسفند ۱۳۲۸ (صدیق، ۱۳۵۳، ۳۹۹-۴۰۰) که ایادی نیز حضور داشت اشاره کرد. به طوری که هویدا، از شخصیت‌های برجسته بهائیان ایران و عنصر مورد حمایت آمریکا، انگلستان و فرانسه و محبوب اسرائیلی‌ها، به مدت ۱۳ سال نخست‌وزیر ایران بود. (پارسونز، ۱۳۹۰، ۵۱) از جمله دلایلی که در این دوره وابستگی به قدرت‌های خارجی بیشتر می‌شد، ارتباطی بود که میان بهائیت و اسرائیل وجود داشت. (عزری، ۱۳۹۳، ۳۳۱-۳۳۳) نزدیکی بهائیت و اسرائیل از یک طرف باعث نزدیکی پهلوی و اسرائیل نیز می‌شد. این در شرایطی بود که جامعه ایران از اسرائیل متنفر بود و به همین دلیل در بسیاری از مواقع سفرهای اسرائیلی‌ها به ایران شکلی غیررسمی داشت. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۳، ۴۴۳-۴۴۴) از طرف دیگر، حلقه نزدیکی که با اسرائیل رقم می‌خورد سبب می‌شد تا لابی اسرائیل در انگلستان و آمریکا نیز از حکومت شاه حمایت کنند و این خود سبب هرچه دورتر شدن حکومت پهلوی از مردم و تکیه و وابستگی به قدرت‌های جهانی می‌شد. در واقع می‌توان مدعی شد که بهائیت به عنوان عنصری شاخص در دوری حکومت پهلوی از مردم و تکیه بر قدرت‌های خارجی عمل می‌کرد.

نتیجه گیری

این مقاله کوشید تا با رویکردی متفاوت و با استفاده از نظریه دولت یغماگر پتر اوانز، به بررسی رابطه دولت و جامعه در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی بپردازد. برخی از تحلیل‌گران و رجال اقتصادی - سیاسی، با استناد به اعداد و ارقام اقتصادی، سال‌های دهه ۴۰ و نیمه اول دهه ۵۰ شمسی در ایران را دوران شکوفایی اقتصادی و توسعه‌گری دانسته‌اند، اما شواهد تاریخی این دیدگاه را رد می‌کند. وابستگی به قدرت‌های بزرگ به خصوص دو کشور آمریکا و انگلستان و اجرای طرح‌های بیگانگان نظیر اصلاحات ارضی، انقلاب سفید، کاپیتولاسیون، تکیه به ارتش و ساواک، استبداد مدرنیستی نفتی و شخصی کردن ساختار سیاسی و مصادره امکانات و فرصت‌های عمومی به سود منافع شخصی شاه و حلقه بسته نزدیکانش و به حاشیه راندن نیروهای سیاسی، حضور گسترده تشکیلات بهائیت در پست‌های مهم لشگری و کشوری که در سایه حمایت‌های حکومت پهلوی به قدرت برتر سیاسی و اقتصادی ایران تبدیل شده و در سطوح بالای تصمیم‌گیری دولت ایران نفوذ کرده بود، استفاده از مشت آهنین و رواج شکنجه‌های مرگبار و وجود دهها هزار زندانی سیاسی و ارباب شهروندان، تضعیف یکپارچگی جماعت‌ها و گروه‌های درون جامعه و غارت سازمان‌یافته ذخایر عظیم نفت و معادن کشور، رشد نابرابری اقتصادی و تفاوت‌های خیره‌کننده بین سطح زندگی طبقات بالا و پایین، چشم‌انداز روشنی از یغماگری دولت پهلوی با همکاری بهاییان را به نمایش می‌گذارد. کنش‌های ضدتوسعه حکومت پهلوی در نهایت منجر به نابسامانی و ایجاد تضادهای چندگانه در لایه‌های زندگی اجتماعی و کنترل توسعه و تحکیم نفوذ دولت در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شد و همین تضادها و نابسامانی‌ها در نهایت منجر به سقوط حکومت پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران شد.

فهرست منابع:

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، تاریخ ایران مدرن؛ ترجمه ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی،
 آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر،
 ترجمه احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی ولی لایی. تهران: نشر نی،

ازغندی، علیرضا(۱۳۸۱)، تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، .

اوانز، پیترو(۱۳۹۸)، توسعه یا چپاول: نقش دولت در تحول صنعتی؛ ترجمه عباس زندباف، عباس مخبر. تهران: طرح نو

بشیریه، حسین(۱۳۸۰)، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: گام نو
 بهبودی، هدایت‌الله، «بازخوانی پرونده یک وزیر؛ منصور روحانی»، فصلنامه مطالعات تاریخی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۲، شماره اول، ص ۱۶۸-۲۰۷
 بهنود، مسعود(۱۳۶۶)، دولتهای ایران از سیدضیاء تا بختیار: سوم اسفند ۱۲۹۹- بیست و دوم بهمن ۱۳۵۷/ تهران، جاویدان

پارسونز، آنتونی(۱۳۹۰)، غرور و سقوط (ایران ۱۳۵۲-۱۳۵۷)، مترجم: محمدصادق حسینی
 عسکرانی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی

پورمظفری، نرگس، «کارنامه اقتصاد ایران»، روزنامه ایران؛ ۳۰ بهمن ۱۳۸۹، شماره ۴۷۲۸

پهلوی، محمدرضا(۱۳۷۱)، پاسخ به تاریخ، به کوشش شهریار ماکان، تهران، شهرآب
 دانشجویان مسلمان پیرو خط امام(۱۳۸۶)، اسناد لانه جاسوسی آمریکا، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

دلدم، اسکندر(۱۳۷۲)، زندگی و خاطرات امیرعباس هویدا، تهران، نشر گلفام
 دولتشاهی‌فیروز، مهین(۱۳۸۰)، زندگی سیاسی مظفر فیروز، به کوشش علی دهباشی، تهران، سخن؛ شهاب ثاقب

راجی، پرویز(۱۳۶۴)، خدمتگزار تخت طاووس، ترجمه ح.ا. مهران، تهران، اطلاعات
 مرکز بررسی اسناد تاریخی(۱۳۸۲)، رجال عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک: امیرعباس هویدا، ج ۱، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات
 روزنامه اطلاعات، ۲ تیر ۱۳۵۶، شماره ۱۵۳۴۴

زاهد زاهدانی، سیدسعید(۱۳۸۰)، بهائیت در ایران، با همکاری محمدعلی سلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

سوداگر، محمدرضا (۱۳۶۹)، رشد روابط سرمایه‌داری در ایران: مرحله گسترش ۵۷-۱۳۴۲، تهران، شعله اندیشه،

سولیوان، ویلیام و پارسونز، آنتونی، (۱۳۷۲)، خاطرات دو سفیر: اسراری از سقوط شاه و نقش آمریکا و انگلیس در انقلاب ایران؛ مترجم محمود طلوعی، تهران، علم

سولیوان، ویلیام (۱۳۶۱)، مأموریت در ایران؛ ترجمه محمود مشرقی، تهران، هفته شاهدهی، مظفر (۱۳۸۶)، ساواک سازمان اطلاعات و امنیت کشور، تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی،

شاهید، جعفر (۱۳۳۲)، دودمان پهلوی؛ جریان ملی شدن صنعت نفت در ایران؛ تاریخ و شرح حال خاندان سلطنتی، بی‌جا، بی‌نا

شجاعی حصاری، حورا (۱۳۸۶)، پایان‌نامه بررسی اوضاع سیاسی اجتماعی ایران در دوران نخست‌وزیری امیرعباس هویدا، دانشگاه اصفهان

شهبازی، عبدالله (۱۳۷۹)، زرسالاران یهودی و پارسی؛ استعمار بریتانیا و ایران، ج ۳: آریستوکراسی و غرب جدید، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

شهسواری، ثریا (۱۳۸۷)، اسناد فعالیت بهائیان در دوره‌ی محمدرضاشاه، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی

صدیق، عیسی (۱۳۵۳)، یادگار عمر؛ خاطراتی از سرگذشت دکتر عیسی صدیق، ج ۳، تهران، بی‌نا صدیقی، محبوبه (۱۳۸۷)، بررسی تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران در دوران پهلوی،

مجموعه مقالات کتاب سقوط، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی طالب مهدی، موسی عنبری، «دلایل ناکامی نظام برنامه‌ریزی توسعه در ایران»، نامه علوم اجتماعی،

جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران، ۱۳۸۵، شماره ۲۷، ص ۱۸۱-۲۰۳

طلوعی، محمود (۱۳۷۲)، پدر و پسر: ناگفته‌ها از زندگی و روزگار پهلوی‌ها، تهران، نشر علم عزری، مئیر (۱۳۹۳)، خاطرات مئیر عزری: سفیر فلسطین اشغالی در ایران، به کوشش غلامرضا

امامی؛ نقد و بررسی کتاب از عباس سلیمی نمین. تهران: نشر علم

عشقی، لیلی (۱۳۷۹)، زمانی غیر زمانها، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران، انتشارات باز

علم، امیراسدالله (۱۳۷۱)، گفتگوهای من با شاه (خاطرات محرمانه امیراسدالله علم). تهران، طرح نو

عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۲)، تئوریهای ساخت قدرت و رژیم پهلوی دوم، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی

غنی، قاسم (۱۳۶۷)، یادداشتها، ج ۳، تهران، زوار

فردوست، حسین (۱۳۷۰)، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، تهران، اطلاعات

فوران، جان (۱۳۷۷)، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۸۷۹ شمسی تا انقلاب، ترجمه احمد تدین، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا

قانع‌فرد، عرفان (۱۳۹۰=۲۰۱۲)، در دامگه حادثه: بررسی علل و عوامل فروپاشی حکومت شاهنشاهی، لس آنجلس، شرکت کتاب

کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۲)، اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی؛ کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز

کارشناس، مسعود (۱۳۸۲)، نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب، تهران، گام نو

کدی، نیکی‌آر (۱۳۶۹)، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، قلم

کیا، ب (۱۳۷۶)، ارتش تاریکی، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب

گازیوروسکی، مارک. ج (۱۳۷۱)، سیاست خارجی آمریکا و شاه: بنای دولتی دست‌نشانده در ایران، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز

گراهام، رابرت (۱۳۵۸)، ایران؛ سراب قدرت، ترجمه فیروز فیروزنیا، تهران، کتاب سحاب

گروه مهندسی خرد (۱۳۹۷)، داستان توسعه در ایران، ج ۱، تهران، لوح فکر

لفت‌ویج، آدریان (۱۴۰۲)، دولتهای توسعه‌گرا، ترجمه جواد افشارکهن، تهران، نشر پبله، چاپ دوم

مجدآبادی، مجتبی (۱۳۹۶)، نفوذ بهائیان در حکومت پهلوی به روایت اسناد، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

مجله خواندنیها، ۱۳۵۷، شماره ۴، ص ۶

مرکز بررسی اسناد تاریخی (۱۳۸۳)، حسینییه ارشاد به روایت اسناد ساواک، تهران: وزارت

- اطلاعات، مرکز بررسی اسناد تاریخی
- مسعودانصاری، احمدعلی (۱۳۷۱)، من و خاندان پهلوی؛ تنظیم و تصحیح: محمد برقی، حسین سرفراز، حسین ابوترابیان، تهران، نشر فاخته
- ملکوتیان، مصطفی (۱۳۸۷)، بازخوانی علل وقوع انقلاب اسلامی در سپهر نظریه پردازیها، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
- موقمی سیداحمد، علیرضا کامه، «دولت توسعه‌خواه و زمینه‌های توسعه در ایران»، فصلنامه سیاست، ۱۳۹۴، دوره ۴۵؛ ش ۴، ص ۹۶۷-۹۸۹
- میلانی، عباس (۱۳۹۲)، نگاهی به شاه، تورنتو: پرشین سیرکل
- میلانی، محسن (۱۳۸۱)، شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، ترجمه مجتبی طاهرزاده، تهران نشر گام نو
- نبوی، عبدالامیر، «ایران و دولت توسعه‌گرا»، پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۳۹۰، شماره ۳، دوره ۶، ص ۱۸۹-۲۲۴
- نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۷)، تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، تهران، نشر رسا
- نیازمند، رضا (۱۳۹۷)، تکنوکراسی و سیاستگذاری اقتصادی در ایران؛ به کوشش علی اصغر سعیدی، تهران، انتشارات لوح فکر، چاپ نهم
- هالیدی، فری (۱۳۵۸)، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران؛ با ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران، امیرکبیر
- هامیلتون، جوردن (۱۳۶۲)، بحران؛ ترجمه و تلخیص: محمود مشرقی، تهران، هفته
- هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۳)، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۰۰-، تهران، نشر البرز
- هویدا، فریدون (۱۳۶۵)، سقوط شاه؛ ترجمه ح. ا. مهران. تهران: اطلاعات